

## رسیدن به وفاق ملی و ملت شدن در یک کشور کثیرالاقوام

محمد اکرام اندیشمند

ملت شدن و یا وحدت ملی و وفاق ملی در یک جامعه و کشور چند قومی یکی از معضلات سیاسی و اجتماعی همیشگی و به ویژه در دوران معاصر است. بسیاری از تنازعات و تعارضات در جوامع و کشورهای مختلف ریشه در ناهمگونی جوامع از لحاظ فرهنگی و اجتماعی دارد. اقوام مختلف، زبان مختلف، دین و مذهب مختلف، نژاد مختلف و نابرابری های متفاوت و متعدد اقتصادی و اجتماعی راه را بروی وفاق و وحدت ملی حتی در یک جغرافیای مشخص و واحدی بنام کشور، می بندد. چگونه می توان در یک کشور از این موانع عبور کرد، وفاق ملی وحدت ملی را شکل داد تا اتباع این کشور خود را در آئینه این وفاق و وحدت ملی مشاهده کنند و همه، احساس امنیت، عدالت و دسترسی به حقوق مشروع و مدنی خود داشته باشند؟

در پاسخ به این پرسش ها، این مسایل مورد بحث و تحلیل قرار می گیرد:

### 1- ملت:

ملت در عصر رنسانس به عنوان مقوله مدرن وارد دانش سیاسی و حقوقی شد. مفهوم ملت در این مقوله از واژه Nation که در زبان های اروپایی ریشه لاتین Natio و Nascere به معنی زایش و تولد می آید.

ملت با تعاریف مختلف بیان می شود. برخی ملت را بر اساس مشترکات فرهنگی تعریف می کنند و برخی هم زندگی در سرزمین و کشور مشترک را مبنای تعریف ملت قرار میدهند. زندگی در یک قلمرو مشترک جغرافیایی برای باشندگان آن، دلبستگی و وابستگی ایجاد می کند که به ملت شدن و ملت بودن منتهی می شود.

رولان برتون (Rolan Berton) دانشمند انسان شناس فرانسوی ملت را یک مجموعه بزرگ انسانی تعریف میکند که: «در یک پهنه جغرافیایی (کشور) تحت یک مدیریت سیاسی (دولت) اداره می شود. این مدیریت سیاسی خود از سوی آن مجموعه انسانی تعیین می شود.»

ارناست رنان (Erenst Renan) فیلسوف دیگر فرانسوی اظهار میدارد که: «ملت نوعی همبستگی معنوی است که بواسطه یک آگاهی تاریخی متمایز ایجاد و حفظ می شود.» این فیلسوف فرانسوی در مورد ظهور ملت ها می گوید: «قانونمندی که بر اساس آن ملت ها بوجود آید، وجود ندارد؛ ملت های گوناگون برای ظهورشان راه های گوناگون پیموده اند.» وی به همگون بودن ملت ها از دیدگاه "نژادی" و "قومی" باور ندارد و آنها توهمی بیش نمیداند.

برخی از دانشمندان و نظریه پردازان، ملت را با دولت تعریف می کنند و برخی از ملت بدون دولت سخن می گویند. در رویکرد معطوف به این تعریف، منافع، اعتقادات

و اهداف مشترک یک جمعیت بشری که هرچند در سرزمین ها و کشورهای مختلف پراکنده باشند، عامل ملت بودن است. از جمعیت یهود به عنوان چنین ملتی نام برده می شود که قبل از تشکیل اسرائیل فاقد دولت بودند. در تعریف مدرن از ملت، نمی توان یکسانی هویت فرهنگی به شمول زبان و نژاد را عناصر اصلی شکل دهنده ملت و مستلزم تکوین ملت در یک کشور و قلمرو یک دولت خواند. زیرا در دنیای امروز، اتباع و شهروندان کشورهای مختلف، علی رغم هویت متفاوت فرهنگی و اجتماعی کم از کم در ظاهر و قرار داد های رسمی، یک ملت شمرده می شوند.

به باور یورگن هابرماس فیلسوف آلمانی، اندیشه ملت، اعضای یک جامعه و مردم یک کشور را از وابستگی و وفاداری به هویت های کوچک محلی، قبیله ای و قومی بسوی هویت جدید فراگیر و گسترده بنام ملت می کشاند. اما تکوین اندیشه ملت در میان اعضای یک جامعه و کشور ناهمگون از نظر فرهنگی به خصوص با تنوع زبانی، تباری و مذهبی و باور آنها به ملت بودن در آن کشور، مستلزم ایجاد بستر مناسب اجتماعی و سیاسی است. این بستر بروی عدالت اجتماعی، توسعه سیاسی و اقتصادی رشد می کند که تمام هویت های متکثر و متنوع یک کشور و جامعه، حقوق و حضور خود را در آئینه آن عدالت و فرآیند آن توسعه مشاهده کنند. در بحث دانش سیاسی مدرن، ملت در یک کشور می تواند متشکل از قوم واحد و یا اقوام متعدد باشد. برعکس آن، قوم را نمیتوان در یک کشور واحد مشمول ملت های مختلف دانست. اقوام مختلف در یک کشور، ملت را شکل میدهد. و ملتی متشکل از اقوام، هویت متکثر قومی را منعکس می سازد. از همین جهت است که دانشمندان و فیلسوفان معاصر دانش سیاسی و حقوقی، ملت را نه یک هویت قومی و دینی-مذهبی مشخص، بلکه اندیشه سیاسی تلقی می کنند که به اتباع و شهروندان کشور، هویت ملی و فراقومی می بخشد.

شکل گیری ملت به عنوان یک مقوله مدرن زمانی میسر شد که مردم در جوامع اروپایی در اثر تحولات علمی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی از رعیت و تابع رژیم های سلطنتی و مطلقه و تحت تسلط کلیسا و اربابان کلیسا به شهروند تبدیل شدند. این فرآیند که در سایه دموکراسی و با مشارکت فعال مردم در امور سیاسی محقق یافت، به شکل گیری ملت و دولت-ملت انجامید. رعیت و مردم پیشین تحت سلطه مطلق حاکمان، به ملت ارتقا کردند و دولت ها و زمام دارانشان را در واقع در برابر خود مسئول و پاسخگو ساختند و عملکرد آنان را در نظارت خویش قرار دادند.

## 2- قوم:

قوم (Ethnicity) واژه عربی است که در زبان عربی بیشتر بجای ملت بکار میرود. اما در مباحث سیاسی امروز و در بحث بر سر دولت، ملت و کشور، مقولات قوم و ملت متفاوت و مجزا از هم هستند. وجود و حضور قوم در جوامع و کشورها، نسبت به ملت قدامت دارد.

قوم، برخلاف ملت حکایت از هویت تباری، زبانی و حتی دینی مشترک در یک کشور دارد؛ در حالی که ملت، تبلور تنوع و تکثر هویت های تباری، زبانی و دینی-مذهبی است. ممکن است عرب ها در عنایت به همگونی زبانی، تباری و دینی خود که اکثراً همزبان و هم دین هستند، مقوله قوم را بجای ملت بکار برند و یا هر دو را بصورت مترادف استفاده کنند.

قوم و قومیت با تعریف مختلف بیان می شود. آنتونی گیدنز جامعه شناس انگلیسی می گوید: «قومیت به کارکردها و نگرش های فرهنگی اجتماع معینی از مردم اطلاق می شود که آنها را از دیگران متمایز می سازد.»

یکی از تفاوت های اساسی میان قوم و ملت، به هویت آنها بر میگردد. هویت قومی، هویت طبیعی و فطری است که باورها و مشترکات زیاد در آن وجود دارد. همگونی های زبانی، نژادی، دینی و فرهنگی بخش مهم این مشترکات است. این همسانها به هر یکی از گروه قومی، انگیزه و قدرت همبستگی و سازمان یافتگی بیشتر در درون جامعه و کشور می بخشد تا در جهت آنچه که منافع خود تشخیص میدهند، گام بردارند. برخی دانشمندان علوم سیاسی و اجتماعی، قوم را مقوله نژادی تلقی می کنند که از نژاد همگون و خاصی حکایت می کند.

در میان تمامی نکاتی که هویت مشترک گروه قومی را تشکیل میدهد، زبان نقش بسیار اساسی و مهم ایفا می کند. در واقع پیدایش یک قوم در جامعه انسانی با پیدایش زبان همراه است و زبان نخستین هویت گروه قومی را می سازد. هر چند که زبان پیوسته در تاریخ حیات انسان تغییر می یابد و حالت های متفاوت از انقراض و نابودی تا تکامل و گسترش را شامل می شود.

هویت ملت برعکس هویت قوم، هویت اکتسابی و برساخته است که در یک بستر مساعد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تکوین می یابد و رشد می کند. قوم در تکوین ملت و روند ملت-دولت با دو نگاه چالش و فرصت مطالعه میشود. در حالی که همگونی قومی در یک کشور، فرصت طلایی تلقی می شود، ناهمگونی قومی در مسیر ملت سازی و فرآیند دولت-ملت چالش آفرین است. قومیت ها در واقع اشکال ابتدایی و توسعه نیافته اجتماعی و سیاسی هستند که با داشتن سنت های بومی مختص به خود مانع شکل گیری جوامع کلان توسعه یافته و یا ملت مدرن می شوند.

پراگندگی یک گروه قومی در کشورهای مختلف نیز برای آن گروه قومی با چالش و ناگواری همراه است. این پراگندگی، گروه واحد قومی را در کشورهای مختلف در موقعیت نامناسب و نامساعد دسترسی به حقوق سیاسی و اجتماعی قرار میدهد.

### 3- قبیله:

قبیله زیرمجموعه های قومیت ها است که در دسته ها و عشایر مختلف ریشه در یک قومیت واحد می یابد. مجموعی از قبایل در یک سرزمین و کشور که دارای زبان و نژاد مشترک و حتی دین و مذهب مشترک هستند، یک گروه قومی را تشکیل میدهند.

یک قبیله متشکل از خانواده هایی است که با هم پیوند خونی و خویشاوندی دارند و با هنجارها و سنت های مشترک که بسیار احساسی، عاطفی و بسته محسوب می شود، زندگی می کنند. پیوند خونی و خویشاوندی در حفظ هویت و سنت های قبیله ای مهم تلقی می شود و بزرگ سالاری (به زبان پشتو مُشری) یکی از سنت های متداول و پیوسته در حیات قبیله ای است. افراد در جامعه و نظام قبیله ای اهمیت و نقش خود را از ساختار قبیله و پیوندش با این ساختار که بر اشتراکات خونی و خویشاوندی قرار دارد، کسب می کند.

شاید بتوان گفت که قبیله از نخستین سازمان های ابتدایی جوامع بشری ماقبل دولت شمرده می شود که افزون بر مشترکات زبانی و نژادی و اعتقادی، اشتراک خونی نیز داشته اند. قبیله، محدود تر و منسجم تر از قومیت ها هستند که سنت ها و رسوم مشترک و همسان دارند و با داشتن منافع مشترک، هماهنگ تر عمل می کنند. برخی از دانشمندان، قبیله را نه یک سازمان ماقبل دولت، بلکه مبنا و اساس دولت گفته اند که نخستین بار دولت در قبیله شکل گرفت.

#### **4- امت:**

امت از مقولات دینی است که نهضت های اسلامی و یا جریان اسلام گرایی و یا اسلام سیاسی در جهت تشکیل حکومت اسلامی، امارت اسلامی و یا خلافت اسلامی آنرا بجای ملت بکار میبرند. امت در رویکرد معطوف به تصویر اسلام گرایی، مشابه با تعریف مدرن ملت نمودار می شود. امت در این تعریف، جامعه و کشور مسلمانان است که برغم هویت های متفاوت تباری، زبانی و اجتماعی از یکسانی و برابری دینی به عنوان مسلمان برخوردار هستند. هر چند که چنین ذهنیت و باور هیچگاه در طول تاریخ اسلام شکل نگرفت و تشکیل امت واحد اسلامی بصورت ادعا و آرمان غیر عملی و غیر قابل دسترس باقی ماند.

اما دولت و حکومت در امت، با دولت-ملت مشابهت ندارد. فردی که امت را رهبری و مدیریت می کند، امیر، خلیفه و امام است که در مورد گزینش، ویژگی و وظایف وی، میان جریانهای اسلام گرایی که از تشکیل حکومت اسلامی سخن می گویند، اختلاف نظر وجود دارد. این اختلاف نظر از یکطرف در درون دو جریان اسلام گرایی اکثریت سنی و اقلیت شیعه قابل مشاهده است و سپس دیدگاه های متفاوت و حتی متناقض به فرقه ها و گروه های مختلف هر دو فرقه اصلی بر میگردد.

برخی از جریانها و گروه های اسلام گرایی سنی، انتخابات را در مورد تعیین زعامت کشور اسلامی و دولت اسلامی نامشروع و حرام تلقی می کنند. انتخاب امیر و خلیفه را بدوش شورای اهل حل و عقد میگذارند و دوام قدرت او را هم نامحدود می پندارند که تنها انحراف آشکار و گسترده او از شریعت، شرایط عزلش را مهیا می کند. برخی به مشروعیت انتخابات بر مبنای مجوز شرعی دینی تأکید می کنند. اسلام گرایی شیعه نیز نظریات مختلف دارند. از مدل ولایت فقیه که یک عالم مذهبی شیعه در واقع نیابت امام زمان یا امام غایب را بدوش دارد و هر تحول سیاسی تحت نظارت او شکل می گیرد، تا مخالفت با ولایت فقیه و عدم مشروعیت تشکیل هر گونه حکومت بر مبنای ولایت فقیه.

## 5- شهروند:

شهروند، به انگلیسی (Citizen)، به فرانسوی (Citoyen) و به آلمانی (Burger)، عضو جامعه در پیکره واحد سیاسی یا کشور است که برخلاف رعیت و تابع دارای حقوق مدنی میباشد و در تعیین سرنوشت سیاسی خود با آزادی و آگاهی تصمیم می گیرد. رابطه او با دولت و زمام داران جامعه و کشورش، رابطه متقابل و دوجانبه است که هر کدام ملزم به وجایب و وظایف خود هستند. این وجایب در قوانین کشور که اراده شهروندان در تدوین و تصویب آن دخیل است، مشخص و مسجل میباشد. هویت شهروندی، هویت مشترک ملی است که تمام هویت های قومی و اجتماعی، خود را در آئینه آن هویت مشاهده می کنند.

رعیت و تبعه با شهروند متفاوت است. افراد شهروند در یک کشور و جامعه شهروندی، جامعه آزاد، قانونمند، مدرن و خردگرا است. روابط میان شهروند و دولت بر مبنای وجایب دوجانبه و متقابل و در چهارچوب قانون تنظیم می شود. در حالی که تبعه و رعیت، مطیع زمام دار و مقهور اراده و حاکمیت او است. شهروند انسان آزاد و آگاه است که با آزادی و آگاهی تصمیم می گیرد و در حیات سیاسی و اجتماعی نقش ایفا می کند.

شهروندی بر مبنای فردیت استوار است. شهروند از هویت های اتنیکی، قبیله ای، مذهبی، نژادی و موقعیت اجتماعی امروز و گذشته خود و بستگانش، کسب هویت نمی کند. فردیت او و قابلیت های فردی برای وی هویت ساز است.

شهروند بر خلاف رعیت و تبعه در تعیین نظام سیاسی و تعیین زمام دار و یا زمام داران خود و در تدوین و تصویب قوانین اداره و مدیریت جامعه و کشور نقش مهم ایفا می کند. این نقش و اراده شهروندان است که در یک کشور، دولت-ملت را شکل میدهد. بدون شهروند و جامعه شهروندی، روند ملت سازی و تشکیل دولت-ملت به فرجام نمی رسد. و از سوی دیگر، شهروند واقعیت حضور و وجود خود را در جامعه و کشور با حضور و وجود دولت-ملت یا دولت مدرن ملی یافته می تواند.

شهروند در یک جامعه شهروندی بجای آنکه آدم انفعالی باشد، فاعل است. شهروند در سرنوشت سیاسی و غیرسیاسی جامعه و کشور خود مشارکت می کند و سهم می گیرد. با انحصارگرایی و تمامیت خواهی مخالف است. نه سلطه گری دارد و نه سلطه پذیر است. و شهروندی با سه عنصر مدنی، سیاسی و اجتماعی پیوند می خورد. یعنی شهروند در جامعه و کشور از آزادی های مدنی، از حقوق اجتماعی و سیاسی برخوردار میباشد.

## 6- هویت ملی:

هویت ملی پدیده و مقوله مربوط به دوران مدرن است که از هویت های سنتی و بومی قوم، قبیله و حتی دین و مذهب عبور می کند. هویت ملی در تعریف مدرن و علمی، نه حکایت از هویت قومی و قبیله ای و نه حکایت از هویت مذهبی و نژادی دارد و نه بازتاب دهنده این هویت ها در سطح داخل و خارج یک کشور است.

هویت ملی، هویت متکثر، فراگیر و گسترده است که از مجموعه هویت های متنوع فرهنگی و اجتماعی اتباع یک کشور شکل می گیرد. هویت ملی، هویت شهروندی است. رابطه شهروندان در یک کشور با دولت و زمام داران، نه بر مبنای پیوند و تعلقات تباری، مذهبی، نژادی و زبانی، بلکه بر مبنای حقوق و وجایب متقابل برقرار می شود؛ حقوق و وجایبی که توسط قانون و با نقش شهروندان تنظیم میگردد. شهروندان در تدوین، تصویب و نظارت بر اجرای قانون بوسیله نمایندگان منتخب خود سهم می گیرند.

هویت ملی با اندیشه سیاسی باور مند به هویت شهروندی در یک کشور شکل می گیرد، نه با یکدست سازی هویت تباری و یا ادغام تمام هویت های تباری و فرهنگی در یک هویت تباری اکثریت و غالب. ساختن هویت ملی با چنین سیاست و باور، یک اندیشه تبارگرا و فاشیستی است که حتی از سوی برخی اندیشه پردازان تبارگرا ارائه می شود. کارل اشمیت فیلسوف آلمانی همین نظریه را ارائه میکرد که اراده عمومی از طریق مردم همگون و هم تبار تمثیل می یابد.

تقلیل هویت ملی و مدنی به هویت تباری و قومی حتی به بهانه اکثریت گروه قومی در یک کشور، به بی ثباتی سیاسی و بحران اجتماعی دامن می زند. تبارگرایی در واقع یک آیدئولوژی است که جامعه را با دو رنگ سیاه و سفید و دو گروه حق و باطل می بیند. او در آئینه این آیدئولوژی، هم تباران خود را در عرصه قدرت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برتر و برحق مشاهده می کند و گروه های قومی و تباری دیگر را ملزم به اطاعت و خدمت میداند. و این دقیقاً همان آیدئولوژی فاشیزم، راسیزم و اپارتاید است که نه تنها هیچگونه بنیاد علمی و انسانی ندارد، بلکه به منازعات بسیار خونینی چون جنگ دوم جهانی منجر شد.

هویت ملی در یک کشور به شهروندانش مسئولیت و علائق شدید ملی ایجاد می کند و بر عکس، ابهام و تردید در هویت ملی، از تعهد، علاقه و احساس وطندوستی و مسئولیت پذیری می کاهد. هویت ملی، حلقه وصل تمام گروه های مختلف قومی و فرهنگی در یک کشور کثیرالاقوام است.

تعریف هویت فردی در جهان امروز که تمام افراد جامعه بشری، اتباع و شهروند یک کشور و دولت معین هستند، با تعریف و شناخت هویت ملی مشخص می شود. هویت ملی عبارت از وابستگی و تعلق یک فرد و یا یک جامعه بصورت رسمی و قانونی به یک کشور و دولت-ملت است. جغرافیای مشترک، نظام سیاسی مشترک، ساختار اقتصادی مشترک، تاریخ مشترک، فرهنگ مشترک، منافع و زیان مشترک، مؤلفه های هویت ملی در یک کشور تلقی می شود. این اشتراکات برای ساکنان و شهروندان کشور، روح مشترک ملی ایجاد می کند و روابط آنها علی رغم ناهمگونیهای اجتماعی و فرهنگی در پرتو این روح مشترک شکل می گیرد.

تاریخ مشترک در تکوین و تقویت هویت ملی نقش برجسته دارد. نکته مهم در این امر، توافق ساکنان یک سرزمین یا اتباع یک کشور به خصوص توافق گروه های متنوع قومی بر سر نمادهای مشترک است.

اما نکته قابل توجه در هویت ملی، سیال بودن و متغیر بودن آن است. اتباع یک کشور با هویت ملی متعلق به همان کشور با زندگی و اقامت طولانی در کشور

دوم، هویت ملی جدید کسب می کنند. به خصوص نسل های بعدی آنها در تمام ابعاد، هویت جدید را پذیرا می شوند. تحرک و دگرگونی هویت ملی، پدیده فراگیری هویت ملی را بر تمام هویت های دیگر اتنیکی و نژادی به اثبات می رساند. معمولاً برای شناسایی هویت افراد چه در داخل یک کشور و چه در بیرون کشور، از تذکره تابعیت یا شهروندی و از پاسپورت و یا اسناد و اوراق مشابه استفاده به عمل می آید. هویت ملی، وضعیت و هویت حقوقی و قانونی یک فرد را به یک کشور و دولت آن نشان میدهد. داشتن هویت ملی برای تمامی افراد جوامع و کشورهای جهان یک امر الزامی و اجتناب ناپذیر است.

### **7- ملت شدن:**

اگر این دیدگاه مورد عنایت قرار گیرد که ملت یک اندیشه سیاسی است نه قومی و مذهبی و نژادی، نمیتوان عناصر و مؤلفه های تشکیل دهنده ملت را محدود و مشخص کرد. علی رغم آن، همگونی در هویت اتباع و ساکنان یک کشور، بستر شکل گیری ملت را آسان می سازد. در حالی که ناهمگونی، این بستر را بسوی دشواری و پیچیدگی می کشاند. اما در فرایند ملت سازی، احساس و تعلق به هویت های متفاوت فرهنگی و اجتماعی که در واقع ناهمگونیها را بازتاب میدهد، جایش را به احساس و هویت مشترک ملی در یک واحد مشخص جغرافیایی بنام کشور می دهد.

در میان مؤلفه های تشکیل دهنده عناصر ملت، زبان، قومیت، و سپس هویت دینی-مذهبی تأثیرگذار ترین عوامل محسوب می شود. برخی از نظریه پردازان و فیلسوفان معاصر غربی به نقش زبان در شکل گیری ملت انگشت می گذارند. ویلهلم فون هومبولت زبان شناس و فیلسوف آلمانی اظهار میدارد که زبان در واقع ملت است و زبان ملت را می آفریند.

در این تردیدی نیست که زبان نقش قابل توجه در شکل گیری ملت و موفقیت روند تشکیل ملت-دولت دارد. زبان مرز آدم ها را جدا می کند. همزبانی، به تفاهم و همپذیری در یک جامعه و کشور می انجامد و روند تشکیل دولت-ملت و ملت-دولت را تسهیل و تسریع می کند. در حالی که نا همگونی زبانی بستر پیوندهای اجتماعی و سیاسی را دشوار و ناهموار می سازد. از آنجاییکه بسیاری از جوامع هم زبان، همگونی قومی را نیز با خود دارند، این دو همگونی زمینه های آسان دولت-ملت را مضعف می کند.

اما زبان مشترک علی رغم آنکه روند ملت سازی را تسهیل و تسریع می کند، اما هر گز به ایجاد ملت واحد نمی انجامد. نه تنها از این دیدگاه که ملت، یک اندیشه سیاسی است و نه یک گروه تباری، زبانی و یا مذهبی، بلکه، شکل گیری ملت به عنوان یک پدیده واقعی و عملی در تاریخ معاصر و مدرن به اثبات رسیده است. ایالات متحده آمریکا، انگلستان، استرالیا، کانادا دارای زبان انگلیسی هستند، اما ملت واحد نیستند. کشورهای امریکای لاتین و اسپانیا در اروپا نیز زبان واحد دارند، ولی ملت واحد محسوب نمی شوند. بیست و سه کشور عربی آسیا و افریقا نیز

چنین استند. زبان همه عربی است، اما هر کدام ملت جداگانه شمرده می شوند. در حالی که کشور سوئیس دارای سه زبان رسمی است، اما ملت واحد سوئیس به شمار میروند.

حتی در برخی کشورها، یک زبان اقلیت را به عنوان زبان ملی و رسمی در جهت ملت سازی و شکل گیری دولت-ملت ایجاد کردند. پاکستان نمونه چنین کشوری است که زبان اردو تنها زبان مادری هشت در صد مردم را تشکیل میدهد، اما زبان رسمی و ملی کشور شمرده می شود.

ملت سازی یک پدیده و فکر مدرن است. دولت-ملت از درون تفکر مدرن سیاسی و توسعه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شکل می گیرد. کارل اشمیت، ملت را پدیده سیاسی میداند و دولت را عنصر و عامل شکل گیری آن معرفی می کند. وی تشکیل دولت-ملت را به وجود سرزمین(کشور) با مرز مشخص و ایجاب نظام قانونمند در محدوده مرزهای آن سرزمین منوط میداند.

در برخی از دیدگاه ها، ملت با دولت تعریف و موجودیت می یابد و بدون دولت، نمیتوان از ملت سخن زد. با این رویکرد، هر کشوری که صاحب دولت است، پس ملت هم وجود دارد. در حالی که، این دیدگاه مورد قبول برخی از دانشمندان علم سیاست نیست و آنها گاهی از ملت بدون دولت و دولت بدون ملت سخن میزنند. در رویکرد معطوف به این دیدگاه که همگونی های مشترک فرهنگی(دینی-مذهبی، زبانی) عناصر اصلی تشکیل دهنده ملت شمرده می شود، برخی از جوامع و اقوام به دلایل مختلفی که در مرزهای های جغرافیایی و سیاسی جداگانه قرار داده شدند، ملت محسوب می شوند. هر چند که فاقد دولت و کشور مستقل هستند. گردها نمونه اینگونه ملت بدون دولت معرفی می شوند. بلوچ ها و کشمیری ها را شاید بتوان به این گروه قومی علاوه کرد.

نقش تباری و زبانی در پروسه ملت سازی و ملت شدن به حدی است که در پژوهش جامعه شناسی و جغرافیای بشری از پنجصد گروه قومی به عنوان اقلیت در کشورهای جهان سخن میرود که بر مبنای هویت تباری واحد در صدد تشکیل ملت و دولت مستقل هستند. برخی از 233 گروه قومی مدعی جدایی طلبی و استقلال سخن می گویند.

به هر حال، نکته مهم این است که ملت بدون دولت ساخته نمی شود. پروسه ملت سازی را باید دولت مدرن ملی به اتمام برساند. هیچگونه قانونمندی تکامل بصورت طبیعی در جهت تکمیل این روند وجود ندارد.

### **چالش ها و موانع تشکیل ملت:**

تکوین ملت به مفهوم مدرن آن که در فرآیند دولت-ملت سازی محقق می شود، چندان آسان و دست یافتنی نیست. شکل گیری ملت در یک کشور با چالش ها و موانع فراوانی همراه است. به هر حدی که مؤلفه ها و عناصر اصلی تشکیل دهنده ملت در یک کشور بیشتر وجود داشته باشد، به همان حد فرآیند شکل گیری ملت و ملت سازی، راحت تر تحقق می یابد؛ هر چند که سیاست و عملکرد دولت ها و زمام داران در روند ملت سازی بسیار مهم و تأثیر گذار هستند.



با همگونی فرهنگی به ویژه یکسانی های هویت تباری و زبانی در یک کشور، راه در جهت روند ملت سازی بسیار بهتر و آسانتر هموار می شود. در حالی که ناهمسانی های قومی و زبانی، چالش می آفریند. دانشمند و نویسنده انسان شناس امریکایی، کنراد فلیپ کتاک (Conrad Phillip Kottak) در یک پژوهش به میزان ناهمسانی های قومی اشاره دارد و می گوید که: «بیشتر دولت های ملی، بر اثر مهاجرت، فتح و استعمار، از جهت قومی همگون نیستند. کونور (1972) کشف کرده است که از 132 دولت موجود تنها 12 دولت (9 درصد) از جهت قومی همگون اند. در 25 دولت (19 درصد)، یک گروه قومی نود درصد جمعیت آنها را تشکیل می دهد. چهل درصد این دولتها بیش از 5 درصد گروه قومی داشته اند. در یک بررسی بعدی، نیلسون (1985) پی برده است که تنها در 45 دولت از 164 دولت جهان (27 درصد) یک گروه قومی واحد بیش از 95 درصد جمعیت را تشکیل می دهند.»

برخی ملت سازی را در یک کشور چند قومی از طریق همسان سازی با قوم اکثریت، آسان و عملی تلقی می کنند. اما ملت سازی در تعریف مدرن و علمی این مقوله هیچگاه معنی همسان سازی را منعکس نمی سازد. ملت سازی در واقع یک روندی است که در باور به اندیشه سیاسی و بر بنیاد آن شکل می گیرد. اهمیت دولت برای شکل گیری ملت در کشورهای عقب مانده و بحرانی بسیار حیاتی و تعیین کننده است. ناتوانی و ضعف دولت در چنین کشورها که تشتت و تفرق سیاسی و اجتماعی را عمیق و گسترده می سازد، بستر تشکیل ملت را تخریب می کند.

توفیق دولت ها در ملت سازی افزون بر آنکه به ماهیت دموکراتیک آن به عنوان دولت ملی مدرن بر میگردد، بستگی به موقعیت و ظرفیت های مختلف اقتصادی و اجتماعی و حتی بین المللی کشور دارد. منابع اقتصادی و ثروت مادی و موقعیت بهتر جغرافیایی، زمینه های آسان ملت سازی را برای دولت فراهم می کند. توسعه و پیشرفت در جوامع مدرن غربی مدیون نظام سیاسی و وجود دولت های مدرن است. تحول سیاسی و اجتماعی در این جوامع که به شکل گیری ملت انجامید، در سایه نظام سیاسی و دولت مدرن این جوامع میسر و محقق شد. ملت که یک اندیشه سیاسی است در یک سیستم سیاسی استوار بر اندیشه و عمل دموکراتیک می تواند شکل بگیرد و توسط دولت مدرن و ملی ساخته شود. حتی اگر مردمی با تمام همگونی های فرهنگی و اجتماعی چون: زبان، تبار، نژاد، دین و مذهب در یک جغرافیای مشخص و پیوسته و یا در یک کشور زندگی کنند، بدون دولت ملی نمی توانند به ملت به مفهوم مدرن آن تبدیل شوند.